

تاریخ مشروطه

این روزها عید مشروطه بود و بنام آزادی خواهی جشن‌هایی در مرکز و ایالات و ولایات برپا بود که از مشروطه خواهان و رادمردان آزادی تجلیل و تقدیر نمایند.

و تاریخ وقوع قضایا از کتک خوردن سید تاجر قندی و اخراج مسیو نوز رئیس گمرک و قتل طلبه مدرسه حاج ابوالحسن و شدت عمل عین الدوله و تغییر صدراعظم و موافقت شامو وقت با تأسیس مجاس بدون تصریح بمشروطه و پافشاری رجال نامی مانند مر حوم مشیر الدوله پدر مر حوم مؤتمن الملک و منجر السلطنه بقیادت و هدایت جمعی از علماء اعلام مانند سیدین سندین مر حومین طباطبائی و بهپانی بصورت کتاب جدا گانه و مقاله در جرائد بی اندازه منتشر شده و نوشتن مقاله حاوی این مطالب تکرار مکررات، و ما وقت قارئین را باین قضایا اشغال نمیکنیم. ولی از زوایای تاریخ نکاتی را جمع آوری کرده ایم که اینک از لحاظ قارئین میگذرانیم - شاید که مورد توجه قرار گیرد.

چرا مشروطه چند صد سال پیشتر شروع نشد؟

همه میدانند که قبل از طلوع سلطنت صفویه تمام نقاط ایران ملوک الطوائف و هر نقطه دارای رجال و عشائر مختلف بود که رؤسای آنان دم از استقلال زده و لدی الاقتضاء نام خود را شاه هم میگذارند. آل جلائر در بغداد - قراقویونلو و آق قویونلو در تبریز - آل خلف در کرمان

و شیراز - امراء انجوی در شیراز، سپهبدان و سادات زیدی در مازندران مهالبه در کردستان و اتابکان در تبریز و شیراز و تمام این امراء یکی از دیگری خائف و دائم در فکر حمله و دفاع بوده و بسرعت از بین رفته و یا بوجود میآمدند .

عبیدزاکانی که مرد شوخی بود کتاب معروف گربه و موش خود را بدین جهت تألیف نموده بوده است. **از میان رفت فیل فیل سوار** - تا اینکه شاه جنت مکان شاه اسمعیل صفوی از خانقاه اردبیل خروج کرده و بخونخواهی پدر و اجداد خود بشیروان لشکر کشیده است زیرا دو نفر از اجداد و پدر او سلطان حیدر بقصد جهاد بدان سامان تاخته و شهید شده بودند اما شخص اخیر تا حدی موفقیت حاصل کرده بود که یعقوب یکی از سلاطین آق قویونلو که با سلطان حیدر قرابت هم داشتند با اهالی شیروان مخفیانه مساعدت نمود و سلطان حیدر را بقتل رسانیدند .

زیرا بعد از فتح شیروان بر سلطنت خود از صوفیه خائف بودند و سپس اولاد او را که سلطان علی و شاه اسمعیل اول و سلطان ابراهیم بودند در قلعه قهقهه فارس محبوس نمودند که در اثر فوت سلطان یعقوب و حدوث اختلاف بین پسرانش رستم میرزا و بایستقر که از طرف شیروانیان تقویت میشد در سر سلطنت ایران رستم میرزا ناچار با حضار سلطان علی و برادرانش شده و بوسیله سلطان علی بایستقر را در جنگ شکست داده و بقتل رسانید و سپس ناچار ائمه را هم بقتل رسانید که حسین بیگ لله باشی شاه اسمعیل را در سن هفت سالگی برداشته و به لاهیجان فرار کرده و شش سال و نیم بسرپرستی میرزا علی کار کیا حاکم لاهیجان در آن حدود توقف نمود تا بعقیده صوفیه الهام غیبی بخروج و تشکیل سلطنت دعوتش کرد .

لذا بارزنجان رفته و صوفیان صافی ضمیر را بمعاونت خود دعوت کرده و بعضی از روساء عشائر مانند محمد استاجلو نیز بدو پیوسته و بصوب شیروان لشکر کشیدند که بامختصر مقاومت شیروان و نواحی را فتح و انتقام پدر و اجداد خود را باقتل شیروان شاه گرفت و لسی جمعی از مخالفین در قلعه گلستان حصارى شده و غازیان صفوی را مدتی از پیشرفت کارشان بازداشتند .

گویند شاه یکشب در خواب دید که در شهر تبریز تاجگذاری میکند لذا صبح آن شب در موقع سان لشکر گفت شما راملك آذربایجان بکار است نه قریه گلستان و فرمانداد که لشکر صوفیه بصوب تبریز عزیمت کنند و بدون مقاومت سختی تبریز را گشوده و بلاد ایران را یکی بعد از دیگری صلحا و یا با جنگ فتح نموده و مرکزیت فعلی ایران را بوجود میآورد و میتوان گفت که بعضی از ملوک الطوائف ایران از جهت ارادت بخاندان نبوت و ولایت تسلیم او شده و رفته رفته کشور محروسه ایران را با حدود وسیع آنروز در زیر پرچم پادشاه دیندار و مروج شیعه اثنی عشری تشکیل دادند.

این سلسله از شاه اسمعیل اول و شاه طهماسب و سلطان حیدر و اسماعیل دوم معروف بسنی و شاه محمد خدا بنده و شاه عباس کبیر و شاه صفی و شاه سلیمان و شاه سلطان حسین بزرگان از علماء مانند میر داماد و شیخ بهائی و خاتم المجتهدین را تکیه گاه سلطنت خود قرار داده و با آراء آنان امور مهمه را حل و فصل مینمودند و عدالت اسلامی که در عالم نظیر ندارد در کلیه امور برقرار بود و مردم ایران که تا آن تاریخ در تقیه بودند از حیث مذهب هم آزاد و کاملاً پیرو سلاطین خود و مختصر ناراحتی که بفکر رویه اروپا بیفتند نداشتند.

و بعد هم مردم دوچار راهزنان افغانی شده و چندی ناراحت بودند تا نادر شاه افشار طلوع کرده و مدتی مردم را سرشار فتوحات انتقامی کرده و ملت سر مست آسایش و غلبه بود در ایام اخیره نادر شاه که از حیث فشار وصول مالیات نواحی مختلفه ایران بزحمت افتادند طولی نکشید که بقتل نادر شاه منتهی گردید.

و طلوع کریم خان زند دو مرتبه مردم را غرق در آسایش و راحتی کرد و زیاده از هر چه تصور شود مردم در این تاریخ از وضع حکومت خود راضی بودند و زمان تصدی قاجاریه هم سلاطین اولیه مانند آقا محمد خان و فتحعلی شاه و محمد شاه فشار زیاد حکم فرما نبود ولی از اواخر دوره محمد شاه که سلطنت در آن خاندان ریشه گرفت شاهزادگان و رجال نزدیک بسطان بعد از قتل قائم مقام شروع به تعدی نمودند و این رویه

نیز چندان بطول نیا نجامید زیرا محمد شاه از بین رفت و ناصرالدین شاه تحت دستور و اشاره امیر کبیر بجلو گیری از تبذیر عوائد خزانه و اصلاح سرباز گیری و ایجاد فرهنگ بر آمد .

اما قتل امیر کبیر مجدداً اوضاع را بر هم زد و رجال دولت با استفاده های ننگ آور دست زدند - و اینگونه تعدیات و غارت و چپاولها از سلاطین وقت هم پوشیده نبود زیرا ولایت و حاکم را با گرفتن وجوه نقد و تعهد پرداخت اقساط سالیانه بمأموریت اعزام میداشتند .

در این موقع بود که مردم بفکر تغییر رژیم افتادند که اولین اقدام قتل ناصرالدین شاه نتیجه مستقیم آن بود ولی ملایمت مرحوم مظفرالدین شاه قاجار بدو افکار را قدری تسکین داد اما رویه سخت گیری عین الدوله وضعف و کسالت شاه يك باره مردم را از سازش با دولت مأیوس کرد و بابدل جان شروع بمقاومت کردند تا بالاخره به نتیجه نهائی رسیدند .

اینکه بعضی نویسندگان تا آن تاریخ مردم را بی اطلاع از اوضاع دنیا دانسته و میگویند مردم برای چوبکاری تا جر قندی و یا گرفتن انتقام خون طلبه مقتول قیام کردند و عدالت خانه میخواستند و اساساً نمیدانستند که مشروطه چیست و بوسیله يك خانم انگلیسی خواستن مشروطه بآنان تلقین شد کذب محض و توهین بملت باستانی ایران است ایرانیان از دوره شاه عباس کبیر چهارصد سال قبل با اروپا سروکار داشتند و مستشاران نظامی و فنی جلب میکردند .

و پذیرائی نمایندگان اقتصادی و عبور آنان از کشور عثمانی و زحماتی که ترکها تولید میکردند در تواریخ دوره صفویه تا قاجاریه مضبوط است و عملیات مستشاران فرانسوی در ایران در دوره ناپلئون کبیر و خروج آنان از ایران بتحریک روسها شرح مفصلي دارد .

استخلاص بندر عباس که بهمان مناسبت این نام را گرفت از دست اروپائیها افتخارات شاه عباس کبیر است لذا میتوان نتیجه گرفت که مردم بواسطه رضایت که

از سلاطین و دولت‌های وقت داشتند ساکت بودند نه اینکه نمی‌فهمیدند مشروطه چیست و یا از نحوه حکومت انگلیس‌ها که بزرگترین استبداد را در دموکراسی ظاهری پنهان کرده و مجری داشته و هنوز هم مجری میدارند خبر نداشتند و یا انقلاب کبیر فرانسه که دنیا را تغییر داد از مردم ایران پوشیده بود انقلاب در ملت‌ها همیشه بعد از توسعه ظلم و ستم و نحوه حکومت‌های مختلفه ریشه گرفته و تدریجاً قوی شده و بتغییر رژیم منتهی شده است .

مردم ایران که با قتل عام مکرر از طرف مخالفین و معاندین تشنه دین اسلام و پیروی از اهل بیت طهارت بودند با ظهور دولت صفوی بزرگترین آرزوی خود رسیده بود دیگر معنی نداشت که نغمه دیگری ساز کنند و بعد هم در دوره گرفتاری در چنگال گرگان افغانی که فرصت چنین فکری را نداشتند و با طلوع نادر شاه افشار قلوب مجروح خود را با گرفتن انتقام از مهاجمین شفا داده و سر-مست بودند و اواخر دوره نادر که شاید طاقت نهضت ملی را داشت فوق العاده کوتاه بود و بعد هم تسلط کریم خان زند بنام و کیل الرعایا بحدی عطفانه بود که مردم غیر آن را آرزو نداشتند .

اما در دوره قاجاریه کارد مردم با استخوان رسید و از اواخر دوره ناصرالدین شاه یعنی بعد از قتل مرحوم امیر کبیر تدریجاً عده ناراضی‌ها زیاد شد و بدو آمده مرحوم سید جمال الدین اسدآبادی شروع بفعالیت کردند چه مرحوم میرزا رضای کرمانی قاتل ناصرالدین شاه مرید متعصب سید بود و بعد از قتل او که مردم مظفرالدین شاه را اسیر چنگال اشراف و شاهزادگان دیدند با تمام قوی دست با انقلاب زدند که منتهی بعزل عین الدوله و نصب مشیرالدوله شد و اولین مجلس شوری بوسیله مظفرالدین شاه افتتاح گردید .

ولی چون فرمان اولیه صراحت بمشروطه نداشت و کلاء مخصوصاً نمایندگان تبریز راضی نبودند زیرا متمم قانون اساسی که باید بامضاء محمدعلی شاه برسد بواسطه سعایت مستبدین درباری دوچار اشکال شده و مدت‌ها معوق مانده بود و

بطوریکه مرحوم مخبر السلطنه در نطق مفصل در دوره چهارم هنگام دفاع از اعتبار نامه خود گفته است هیچکس جرئت نداشت که لایحه آن را بعرض شاه برساند و من از جان خود گذشته و اوراق را نزد شاه بردم و در بین راه در باریان مرا تهدید کردند که اگر در این باب صحبت کنی حکم بقتل تو خواهد کرد ولی من نترسیده و بامذاکرات مفصلی محمدعلی شاه را متقاعد و وادار کردم که قانون متمم قانون اساسی را امضاء نمود و خودم اوراق را پنهان نموده و از دربار خارج شدم زیرا ممکن بود که برای ثبت و ارسال از مجرای رسمی در باریان اوراق را گرفته و از بین ببرند و شاه را پشیمان بنمایند محمدعلی شاه هم بامن شرط کرده بود که باید ولایت آذربایجان را قبول کرده و از مجلس خارج شده و به تبریز بروم و من هم قبول کردم و بلافاصله شاه تأکید کرد که باید فوراً بمحل مأموریت بروم.

لذا به تبریز رفتم و تا ساعت طنین صدای توپ لیاخوف روسی بمجلس شوری ملی در تبریز بودم ولی بعد از این واقعه نامه ای از محمدعلی شاه بمن رسید که تو از خانواده رجال قدیمی زمان اجداد من هستی و باید با من در اصلاحات کشوری مساعدت و همراهی کنی و من متحیر شدم که چه جواب بدهم زیرا بعد از ورود به تبریز فهمیدم که محمدعلی شاه هیچیک از رجال خوشنام را نتوانسته بود راضی کند و بآذربایجان نفرستد و چون بین من و رئیس الوزراء وقت مرحوم سعدالدوله تقاضی وجود داشت محمدعلی شاه خواسته بود که هم مرا از مرگ زود دور وهم از تبریز خاطر جمع شده و دست بعملیات کو بیدن مشروطه خواهان بزند.

اما من چه کردم بنام سرکشی بولایات تحت نظر خود از تبریز خارج شده و از راه عثمانی یکسر باروپا رفته و تا زمان قیام آزادی خواهان متوقف بودم و مرحوم سردار اسعد هم در پاریس بود که جمعی از ایرانیان او را متقاعد کردند که با صفهان رفته و علم مخالفت با شاه را باهتزاز در آورد و مرا هم بایران فرستادند که میلیون را تقویت کنم.

و هر دو در کار خود توفیق حاصل کردیم زیرا مرحوم سردار اسعد باروسای

بختیاری فوراً لشکری ترتیب داده و بطهران رو آورد و مرحوم سپهسالار که اخیراً سپهسالار شد از رشت بقزوین عزیمت نموده و به تفصیل جنگ بادامک که در تاریخ مشهور است هر دو لشکر مجاهد و آزادی باهم توأم شده و فاتحانه وارد طهران و محمدعلی شاه را از ایران با قرارداد خاصی خارج نمودند.

مرحوم مخبر السلطنه در این نطق تقریباً گفته است که عامل مؤثر تجدید مشروطه بعد از ظنین توپ لیاخوف و خرابی مجلس شورای ملی مرحوم سپهسالار است و بس و گفته است که صدای آزادی جز از تبریز از هیچ جای ایران بلند نبود و محمدعلی شاه هم دائماً از سپهسالار میخواست که بعین الدوله ملحق و آزادی خواهان تبریز را سرکوب کنند ولی سپهسالار بجای عزیمت به تبریز قوای مجاهدین را به طهران سوق داد.

و سردار اسعد هم وقتی از اصفهان بطرف طهران حرکت نمود که از طرف سپهسالار اطمینان حاصل کرد که بجای حمله به تبریز بمرکز حمله خواهد کرد بهمین جهت نامبرده رئیس هیئت مدیره موقت که تصمیمات آن هیئت قانون بود معرفی و بعد هم نخست وزیر شد.

از قضایای خیلی عبرت آور آن است که شش ساعت بعد از ورود سپهسالار و سردار اسعد لیاخوف روسی با تمام لباس رسمی در مجلس حاضر شده و شمشیر خود را بادو دست بسرداران فاتح تسلیم نمود و با امر آنان مجدداً بکمر خود بسته و موقنادر دیویزیون قزاق ابقاء گردید.

مدیر مجله